

سیاست مذهبی کلیسا در دوره قرون وسطی

(با تکیه بر جنگ‌های صلیبی) / منصوره رضایی

چکیده

فهم قرون جدید (رنسانس) در اروپا و تحول‌های آن، بدون فهم دوره وسطی عملی نیست؛ چرا که هر چیزی که در عهد رنسانس اتفاق افتاده، ریشه در دوره قرون وسطی دارد.

در اینجا سعی شده به این امر توجه شود که آباء و اربابان کلیسا از دین و مذهب به صورت یک ابزار برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کردند. آنها برای قدرت دادن به مذهب، بارگاهی سلطنتی، مانند واتیکان ساختند و به پاپ به عنوان نماینده و جانشین عیسی مسیح قدرتی بی‌حساب دادند تا در طی قرون متمادی بتواند حکم قتل و سوزاندن مخالفان زمان خود را با سرسختی تمام صادر نماید. دانشمندان نوآوری را که عقایدشان با کتاب آفرینش مسیحیت تضاد داشت، در آتش سوزاندند. از طرفی، در تعالیم اولیه مسیح، نگاه مثبتی به مالکیت خصوصی اموال نبود، ولی در دوره‌های آباء کلیسا، به ویژه آگوستین قدیس توانستند نهضت‌های مخالف مالکیت خصوصی را شکست دهند و راه را برای انباشت اموال، حتی برای خود کلیسا هموار کنند. در ادامه، وقتی عواید و املاک زیادی نصیب کلیسا و اربابان آن شد، اختلاف و درگیری کلیسا و پادشاهان اجتناب‌ناپذیر بود. پاپ برای به دست آوردن قدرت قبلی خود به دنبال راه چاره بود که می‌توان گفت جنگ صلیبی علیه مسلمانان در سال ۱۰۹۵ م می‌توانست این زمینه را برای پاپ به وجود آورد و همین اربابان کلیسا، تجار و بازرگانان اروپا و غرب را به جنگ تشویق کردند و چون در مقابل، قدرت مذهبی دیگری، همچون اسلام را می‌دیدند که راه نفوذ آنها را سد کرده، با استفاده از احساس‌های مذهبی مردم اروپا، به نام دین مسیح، جنگ و کشتار بزرگی را به نام جنگ‌های صلیبی به راه انداختند و با استفاده از دین، مردم را به جهاد دعوت کردند؛ چون در این امر، پاپ حرف اول را می‌زد و دین به صورت یک ابزار دست آنها بود.

واژه‌های کلیدی: قرون وسطی، مسیحیت، آباء کلیسا، فئودالیسم، جنگ‌های صلیبی.

مقدمه

در منابع از قرون وسطی، به عنوان یک دوره تاریک یاد شده و یک منظره سیاه از عهد وسطی در اذهان نقش بسته است. در اواخر قرن ۱۸ در اروپا، نگاه به عهد وسطی، یک دید کاملاً سیاه، تاریک و یک بعدی بود. تا اواخر قرن ۱۸، مورخ‌هایی که در مورد قرون وسطی کتاب نوشته‌اند، برای قرون وسطی ویژگی‌های خوبی قائل نبودند و از آن به عنوان تاریخ تاریک یاد می‌کردند؛ اما از اواخر قرن ۱۸، جریانی در اروپا از نظر تاریخ‌نگاری شکل گرفت که نگاهش را به قرون وسطی تغییر داده بود. این تغییر نگاه به قرون وسطی، به خاطر تغییر نگرش مورخان آن دوره به

تاریخ بود. دغدغه این افراد، نگاه علمی به تاریخ بود و این نگاه باعث تغییر رویکرد تاریخ‌نگاری قرون وسطی شد. این تغییر در اروپا به خصوص فرانسه به مکتب رمانتیک معروف است. نمایندگان مکتب رمانتیک معتقد بودند که اگر تصور بر این باشد که دوره وسطی چیزی برای افتخار کردن و درس‌آموزی ندارد، تصور غلطی است، آنها بر این عقیده بودند که اگر چه عهد وسطی سیاهی‌های زیادی در خود دارد، اما نباید غافل شد که نقطه عطف تمدن اروپایی در این مقطع نهفته است. نکته دیگری که در مورد توجه مکتب رمانتیک قرار گرفت، این بود که قرون وسطی یک دوره هزار ساله است و این دوره طولانی فراز و فرودهایی داشته و نمی‌توان از این دوره یک توصیف هماهنگی ارائه داد.

سقوط امپراطوری روم غربی

امپراطوری روم غربی در اواخر قرن پنجم سقوط کرد. جامعه بردگی روم در اثر جنبش انقلابی غلام‌ها و کولون‌ها و غلبه بربرها پایان یافت و به این شکل، نخستین دوران عظیم در تاریخ بشر (دنیای قدیم) تمام و دوران دوم (تاریخ قرون وسطی) آغاز شد. این دوران را بدان سبب قرون وسطی گویند که میان عهد قدیم و جدید قرار گرفته است (کاسیمینسکی، ۱۳۵۳، ص ۱۰).

گفته می‌شود که یکی از دلایل و عوامل سقوط آن تقسیم به شرقی و غربی بود که بیشتر امکانات در روم شرقی متمرکز شد و قسطنطنیه پایتخت روم شرقی و به طور کلی، آسیای صغیر با جغرافیای طبیعی بسیار حاصلخیز و مراتع فراوان در اختیار روم شرقی قرار گرفت که از نظر موقعیت طبیعی هم قسطنطنیه، به عنوان یک دژ طبیعی در مقابل تهاجم دشمنان رومی‌ها عمل می‌کرد. این باعث بهره‌مندی کمتر روم غربی با بیشترین آسیب‌پذیری شد (نوذری، ۱۳۷۷، ص ۸۳)؛ به بیان دیگر، می‌توان علل و عوامل سقوط امپراطوری روم غربی را این گونه بیان کرد که مهم‌ترین عامل، هجوم اقوام بربر بود که «چون جمعیت بربرها افزایش می‌یافت و برای کشت و کار، گله‌داری و شکار لازم می‌آمد که زمین‌های وسیع‌تری را در اختیار داشته باشند؛ از این رو، سرکردگان جنگی گروه‌های خویش را برای جنگ و غارت آماده کردند و در مرزهای امپراطوری مدام ایجاد اضطراب می‌کردند ... مقابله با این تاخت و تازها برای امپراطوری مشکلات روز افزونی در برداشت ... و امپراطوری روم رو به ضعف نهاد» (کاسیمینسکی، ۱۳۵۳، ص ۱۲).

پس دلیل این حمله، افزایش جمعیت بربرها و رو به رو شدن با کمبود مراتع و اینکه بربرها اساساً همسایه روم غربی بودند و رابطه‌هایی با آنها داشتند. بر این اساس، وقتی که در قلمروی خود با افزایش جمعیت و کمبود چراگاه رو به رو شدند و وضعیت داخلی امپراطوری روم را آشفته دیدند، به طرف امپراطوری روم غربی سرازیر شدند و سعی کردند قلمروی خود را به طرف اروپای مرکزی بسط دهند.

اما جدای از این قضیه، همیشه در سقوط امپراطوری‌ها و دولت‌ها، عوامل داخلی اهمیت زیادی دارد. وقتی اوضاع داخلی یک دولت آشفته شود، با یک تلنگر کوچک ممکن است از هم بپاشد.

امپراطوری روم از جهت‌های مختلفی دچار مشکل شده بود. این امپراطوری بر اقتدار امپراطور متکی بود و نقش اول را در ساختار قدرت، سلطان ایفا می‌کرد. از این نظر، هر چه به قرن پنجم نزدیک‌تر می‌شویم، اقتدار امپراطوران رومی کمتر می‌شود و این در ساختار امپراطوری تزلزل ایجاد می‌کند.

وقتی حاکم و دستگاه حاکمه به ضعف خود آگاه باشد، سعی می‌کند که به گونه‌های مختلف این ناتوانی را بپوشاند. به همین دلیل، بیشتر حکومت‌ها برای جبران این ضعف، راه دیکتاتوری را در پیش می‌گیرند، از جمله امپراطوری روم غربی.

عامل دیگر اینکه، اگر چه امپراطوری روم غربی، مسیحیت را به عنوان یک دین رسمی پذیرفته بود؛ اما در درون خود با اندیشه‌هایی رو به رو بود که زندگی اجتماعی و سیاسی امپراطوری را دچار ضعف می‌کرد و آن اینکه یک قرائت ضد دنیوی انزواگرایانه از مسیحیت ارائه می‌شد که تسلیم بودن در مقابل تحولات این جهان را تأیید و تشویق می‌کرد و این در فعالیت امپراطوری تأثیر می‌گذاشت و در بحران‌ها، حداقل تحرک را از مردم شاهد بودیم (حضرتی، بی‌تا). در کنار این مسائل، مشکلات دیگری مثل قحطی، افزایش مالیات و تجمل‌گرایی دستگاه حاکمه نیز مؤثر بود. پس آغاز قرون وسطی هم‌زمان با هجوم اقوام بربر به داخل اروپا و سقوط امپراطوری روم است.

فئودالیسم

فئودالیسم و اسکولوواژیسم، به ترتیب، مهم‌ترین شاخصه‌های نظام اقتصادی اروپا و عهد باستان است. در واقع، اقتصاد در یونان و روم بر پایه برده‌داری بود و شاخصه اقتصادی عهد وسطی فئودالیسم (زمینداری) است و در عصر جدید، شاخصه اقتصادی سرمایه‌داری است. در این باره محمدرضا فشاھی (۱۳۵۴، ص ۴۵) معتقد است: «همان گونه که برده‌داری از درون نظام اشتراکی ابتدایی سر بر آورد، فئودالیسم نیز از بطن برده‌داری بیرون آمد و این به سبب پیدایش کلنی بود. زمینداران بزرگ دهقانان خورده پا را می‌بلعیدند و املاک بزرگی که بردگان کلنی‌ها بر روی آن کار می‌کردند، بهترین نمونه اراضی فئودالی در آینده بود».

ماکس وبر، فئودالیسم را همچون یک ساخت قدرت می‌داند که مبنای آن را بنیفیس و فیف تشکیل می‌دهد. در واقع، وی فئودالیسم را یک روش حکومت و نه یک نظام اقتصادی یا اجتماعی می‌داند، هر چند که این حکومت از محیط اقتصادی - اجتماعی تأثیر پذیرفته و بر آن تأثیر می‌گذارد؛ به عبارت دیگر، فئودالیسم نوعی روش حکومت است که رابطه موجود در آن، نه رابطه حاکم و تابع یا دولت و شهروند، بلکه رابطه لرد و واسال است (نوذری، ۱۳۷۷، ص ۱۰۱-۱۰۲).

- مشخصه‌های نظام فئودالیسم

تعاریف مختلفی درباره فئودالیسم شده است. برخی معتقدند نظام فئودالیسم، یعنی بررسی رابطه لرد و واسال - ارباب و رعیت - که بر یک بیعت و یک حمایت مبتنی بود؛ بیعتی که واسال با لرد می‌کرد و حمایتی که لرد از واسال انجام می‌داد. مارک بلوخ (۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۶۶-۲۶۷)، در کتاب جامعه فئودالی تعریفی ارائه داده که شاید کامل‌ترین تعریف باشد: «... رعیتی، دهقانی، معمول بودن وسیع اجاره خدمت به جای حقوق، سلطه طبقه‌ای از جنگاوران متخصص،

پیوند اطاعت در برابر حمایت که انسانی را به انسان دیگر وابسته می‌کند، تجزیه حاکمیت و در بین همه اینها، دوام بقیه صورت‌های هم‌بستگی خانواده و دولت».

در این تعریف، مؤلفه‌های اصلی جامعه فئودالی بیان شده است. ما به جامعه‌ای فئودالی می‌گوییم که بر اساس توافق بین صاحبان زمین و رعیت‌ها یک نوع زندگی مبتنی بر اقتصاد کشاورزی تجربه می‌شود و سعی می‌شود که قلمروی بیشتر توسط خود اربابان تأمین شود. بر همین اساس، به خدمت گرفتن نیروهای نظامی مزدور، ساخت قلعه برای پناه بردن به آن و تهیه سپاه هم از وظایف یک لرد به حساب می‌آید. مهم‌ترین مسئله‌ای که برای پیدایش فئودالیسم در اروپا مطرح می‌شود، یک چیز و آن، نبود امنیت است. در اجتماع اروپا شاهد دو طبقه هستیم: طبقه زمیندار و طبقه بدون زمین (حضرتی، بی‌تا). طبقه اول، لرد و طبقه دوم، واسال است. این دو طبقه درمی‌یابند که در شرایط ایجاد شده کاملاً به هم نیازمندند؛ طبقه زمیندار شاهدند که در هر تهاجمی زمین‌هایش تصاحب و غارت می‌شود و طبقه دوم در می‌یابند که بیشترین تلفات را این گروه می‌دهند. بنابراین، به خاطر نیاز متقابلی که بین آنها به وجود آمد، باعث شد که این دو طبقه در کنار هم قرار گیرند و با هم توافق کنند که کشاورزی، رعیت و واسال، کار در زمین اربابی را بپذیرد و برای او بجنگد و ارباب نیز او را تأمین مالی و جانی کند و از او حمایت نماید؛ به عبارت دیگر، اینها نسبت به هم حقوقی قائل می‌شوند و با هم بر اساس مراسمی بیعت می‌کنند: «دو مرد را در نظر بگیریم که رویاروی یکدیگر ایستاده‌اند که یکی از آنها، آرزوی انجام خدمت دارد و دیگری، مشتاقانه خواهان دریافت این خدمت است. اولی هر دو کف دستش را روی هم می‌گذارد و در این حالت، آن را بین دو دست شخص دوم قرار می‌دهد، این مظهر بسیار ساده‌ای از تسلیم است. انجام این مراسم، فوق‌العاده اهمیت داشته است مردی که دستان جفت شده خود را در اختیار طرف مقابل قرار می‌داد، در ضمن آن کلماتی نیز ... بر زبان جاری می‌کرد و به این ترتیب و به نشانه قبول اعلام می‌داشت که خود را به عنوان «آدم» مردی که رو به روی او ایستاده، در اختیار او گذاشته است. سپس متبوع و تابع، دهان یکدیگر رامی‌بوسیدند تا نشانی از اتفاق و دوستی باشد» (همان، ج ۱، ص ۲۵۸ - ۲۵۹).

در فضای ناامن اروپا این نوع زندگی انتخاب می‌شود. بعد از این، در اروپا شاهد حاکمیت‌های فئودالی هستیم؛ یعنی زمینی را یک فئودالی مال خود کرده، نیروی انسانی کارگر و محصول آن، جزء اموال ارباب به حساب می‌آید. نیروی انسانی هم کشاورز و هم جنگجوی ارباب است. این قلمروهای فئودالی، نیروی جنگی متخصص نیز داشت. این قلمرو از هر جهت منطقه مستقلی بود.

به طور کلی، نظام فئودالیسم، نظامی مبتنی بر تولید دستی با کار انسان و حیوان و نیز دامداری و صنایع کوچک دستی بود. طبقه‌های اصلی این نظام، طبقه رعیت یا تولیدکننده و طبقه دیگر، فئودال بود که بر آب و زمین مالکیت کامل و بر زندگی و دارایی طبقه رعیت مالکیت ناقص داشت و به وسیله بهره‌های سه‌گانه فئودالی، یعنی کاری، جنسی و پولی، طبقه رعیت را مورد بهره‌کشی قرار می‌داد. زمین نیز به عنوان عمده‌ترین وسیله تولید در انحصار اربابان زمیندار بود و باید به عنوان موضوع کار، کشت و برداشت شود. در نهایت، محصول در کیسه اربابان فئودالی سرازیر می‌شد که اجاره فئودالی نام داشت. هدف نهایی تولید در نظام فئودالی، گرفتن اجاره بود (فشاهی، ۱۳۵۴، ص ۴۷).

- هیرارشی (سازمان) نظام فئودالیسم

در رأس نظام فئودالیسم خداست، بعد سلطان و بعد لردها هستند که با سلطان ارتباط مستقیم دارند و بعضی از آنها هم توسط سلطان انتخاب می‌شوند، لردهایی که قدرت بیشتری داشتند، به نام بارونها (سینیورها) بودند. باورن‌ها رعیتی را در اختیار داشتند که یا کشاورزان آزاد و یا غیر آزاد بودند. کشاورزان آزاد، زمین کوچکی از خود داشتند؛ ولی غیر آزاد زمینی نداشتند و خودشان جزء اموال اربابان بودند، اینها بر خلاف کشاورزان آزاد نمی‌توانستند کارهای خصوصی خود را اداره کنند.

به این شکل در فئودال‌ها نظامی به وجود آمد که پلکان فئودالی یا هیرارشی^۱ فئودالی نام داشت و در رأس این هرم، بعد از خدا پادشاه جا داشت که فئودال بزرگ هیرارشی بود و پایین‌تر از او دوک‌ها و کنت‌ها قرار داشتند و پایین‌تر از آنها، سینیورهای درجه دوم و آخر از همه، شوالیه‌های کوچک قرار داشتند. این هیرارشی، نه تنها در فرانسه، بلکه در سراسر اروپا برقرار بود (همان، ص ۵۰).

در این نظام، نگاه به سلطان شبیه نگاهی است که در شرق وجود داشت که تقدسی نسبت به سلطان قائل بودند و آن را واجب‌الاطاعة می‌دانستند.

- کلیسا و فئودالیسم

هیرارشی فئودالی، شامل مقام‌های روحانی نیز بود و اسقف اعظم و اسقف‌ها و روحانیان کلیسا در ردیف سینیورهای بزرگ بودند و واسال‌های بسیاری داشتند. فئودالیسم، کلیسا را نیز ملوک الطوائفی کرد. پاپ خود یکی از حکمرانان فئودال ایتالیا بود.

«با اینکه جامعه روحانیت تا مدتی جنبه تارک دنیایی و مقام فوق طبقاتی داشت؛ لکن پس از اینکه صاحب زمین و قدرت شد، جزء طبقه نجبا قرار گرفت. در اوایل نیمه دوم قرن هفتم میلادی، پپین لبرف پسر شارل مارتل، فرمانروای فرانک پوآتیه مسلمانان را شکست داد و به پاداش این خدمت، از طرف پاپ اتین دوم، نامزد پادشاهی مملکت گل گردید و از این رو، مملکت بنیفاس سفیر پاپ سلطنت خانواده مروه را از گل برانداخت و خود به جای آن نشست و چند سال بعد ایالت داون، واقع در ایتالیا را که بر پاپ یاغی شده بود، فتح نمود و به کلیسا اهدا کرد» (رشاد، ۱۳۷۳، ص ۴۰).

در قرن هشتم، پادشاهان فرانک، املاک وسیعی به پاپ داده بودند و این املاک از دریای آدریاتیک تا تیرنه وسعت داشت. کلیسا بزرگ‌ترین ملاک اروپا و سرور سروران شد؛ به طوری که در جامعه فرانک‌ها، کلیسا مالک بیشترین زمین‌ها بود (فشاهی، ۱۳۵۴، ص ۵۱). به این ترتیب، کلیسا و طبقه روحانیت جزء طبقه نجبا قرار گرفت و املاک زیادی را به دست آورد و به قول معروف، طعم خوش مال و ثروت را زیر دندان‌های خود احساس کرد و این اولین قدم برای توجه به ثروت و مال در کلیسا بود.

به جرئت می‌توان گفت که این املاک وسیع، زمین و بهره‌های سرشار آن، کلیسا و پادشاهان را به جان هم انداخت و باعث درگیری، اختلاف و سرمنشأ جدایی آنها از یکدیگر شد و حالا پاپ برای به دست آوردن قدرت قبلی خود، دنبال راه چاره‌ای می‌گشت؛ پس در صدد بر آمد که برای کسب قدرت بیشتر، علیه مسلمانان جنگ کند.

بنابراین، در سال ۱۰۹۵م در کلرمون فرانسه، اجتماعی از رهبران کلیسا، فئودال‌ها، بازرگانان و نیز دهقانان تشکیل شد و پاپ اوربان دوم، مقدمه‌های جنگ‌های صلیبی را فراهم کرد.

وضعیت دین و مذهب در قرون وسطی

این بحث را با این گفته مارک بلوخ آغاز می‌کنیم که: «تردیدی نیست که مؤمنان آن روز با ویژگی‌هایی که بر تصور نموده‌های مسیحیت در گذشته، حال و آینده دنیا ضربه وارد می‌ساخت، آشنایی سطحی داشتند؛ اما زندگی مذهبی آنها به گونه فزاینده‌ای از یک سری اعتقادات سرچشمه می‌گرفت، مانند سحر و جادوی دیرپا یا اسطوره‌های هنوز زنده حاصل یک تمدن. به هر حال، تأثیرهای خود را عمیقاً روی آیین رسمی ایشان باقی می‌گذاشت؛ چنان که مردم همچنان هوای طوفانی و رعد و برق را مولود عبور سپاهیان موهوم (لشکر اموات) و سپاه شیاطین فریب‌کار می‌دانستند و تحصیل‌کردگان هوشمند نیز از لشکر اموات و سپاه شیاطین فریب‌کار به نقل از گفته‌های عوام‌الناس یاد می‌کردند؛ زیرا چندان تمایلی به تکذیب آن اوهام نداشتند و بیشتر می‌خواستند برای آن خرافه‌ها، تعبیرهای تعصب‌آلود و قابل قبولی نیز بتراشند» (بلوخ، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۵۱).

در سال ۳۱۳م، کنستانتین اول مسیحیت را قبول کرد و به عنوان دین رسمی امپراطوری آن را اعلام نمود که این اقدام باعث شد بعضی آغاز قرون وسطی را مقارن با امپراطوری کنستانتین و رسمی شدن دین مسیحیت بدانند. بعدها امپراطوری به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد و روم غربی، کاتولیک، به معنای صاحب دیانت جامع و روم شرقی، ارتدکس، به معنای صاحب دیانت حق را انتخاب کردند.

شکاف سوم در دین مسیحیت در قرن ۱۵ میلادی توسط مذهب پروتستان به رهبری لوتر و کالوین شکل گرفت. پروتست^۱، به معنای اعتراض بود. آنها به عدم توجه به امورهای دنیایی در مسیحیت اعتراض داشتند و فکر می‌کردند که با این تفکر دینی، راه رشد دنیایی فراهم نمی‌شود، پروتستان‌ها سعی کردند که مسیحیت را دنیوی کنند. این تفکر، راه را برای اروپا به سمت سرمایه‌داری باز کرد.

اما منازعه کاتولیک‌ها و ارتدکس‌ها از زمان شکاف سیاسی که امپراطوری به دو قسمت تقسیم شده بود، آغاز گشت که در نهایت، در سال ۱۰۵۴م این مسئله رسمیت پیدا کرد. علت اصلی نزاع دینی بین روم شرقی و غربی، دعوا به خاطر حاکمیت بر جهان بود و پاپی که در روم بود، ولی خود را آقای دینی دنیا می‌دانست و به دنبال حاکمیت بود.

وقتی تاریخ دینی اروپا در قرون وسطی را مطالعه می‌کنیم، باید توجه داشته باشیم که همواره بین روم شرقی و غربی درگیری بوده تا وقتی که جنگ‌های صلیبی، شروع می‌شود که آنها در مقابل مسلمانان در کنار هم قرار می‌گیرند. البته اینها در ظاهر در کنار هم بودند، ولی این درگیری‌ها همچنان ادامه داشت. همیشه دعوای درون گروهی سخت‌تر و خطرناک‌تر از دعوای برون گروهی است.

بین اربابان کلیسا و روحانیان کلیساها، یک سلسله مراتبی از نظر مذهبی و اجتماعی وجود داشته است:

«از لحاظ اجتماعی، پایین‌ترین دوره روحانیان، کشیشان روستاها بودند، اینها کم می‌آموختند و دانش چندانی

نداشتند. مستمری ناچیزی دریافت می‌کردند و از لحاظ شکل زندگی و معیشت با مردم روستایی که رهبری

می‌کردند، تفاوت چندانی نداشتند؛ اما اینها بودند که با توده مردم در تماس مستقیم قرار داشتند... پس از کشیشان روستاها، به گروه ثروتمندتر، آراسته‌تر و بیشتر تربیت شده کشیشان شهری برمی‌خوریم. اینها عناصر وابسته به کلیساهای جامع، مدیران و منشیان محاضر و محاکم اسقفی بودند و بالاخره در رأس روحانیت، بزرگان کلیسا قرار می‌گرفتند که عبارت بودند از: راهبان بزرگ [رؤسای صومعه‌ها] اسقف‌ها و اسقف‌های اعظم که نقش حلقه اتصال در این سلسله مراتب را ایفا می‌کردند. این بزرگ اربابان کلیسا از لحاظ ثروت، قدرت و اشتیاق زیاد برای فرماندهی، برابر بزرگ‌ترین بارون‌های نظامی به شمار آمدند» (بلوخ، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۲۲-۱۲۳).

بنابراین، رأس همه اینها، پاپ‌ها بودند که از نظر مذهبی، اقتدار و حاکمیت داشتند و از نظر مالی، نیز جزء بزرگ‌ترین سرمایه‌دارها و فتودال‌ها بودند.

- مناسک و شعائر کلیسا (مسیحیت)

شعائر، شعارهای ادیان است که در مسیحیت هم وجود دارد. پیروان یک آموزه باید نقاط مشترکی داشته باشند که شعائر و مناسک، این نقاط مشترک را تأمین می‌کند. پس کارکرد مثبت شعائر، ایجاد هماهنگی و هم‌بستگی در بین پیروان دین است. در ادیان آسمانی از دید مثبتی به این قضیه نگاه شده تا پیروان ادیان به هم نزدیک شوند؛ ولی شاید گاهی این شعائر به گونه‌ای ترویج شوند که نقششان به یک نقش منفی تبدیل شود، چون ممکن است شعائر که برای رسیدن به یک سری اهداف است، به یک هدف تبدیل شود.

برای مثال، اگر هر مؤمن مسیحی دچار گناهی می‌شد، توبه راهی برای نجات از آن بود و آن فرد طی مراسمی به کلیسا می‌رفت و به گناهان خود اعتراف می‌کرد (رانسیمان، ۱۳۷۱، ص ۱۴۴). افرادی مثل ولتر و گوته در مورد این اعتراف عقیده داشتند که این عمل فقط باعث رهایی وجدان از عذاب درونی می‌شود و یک آرامش ایجاد می‌کند؛ ولی معایبی دارد، مثلاً وقتی کشیش اعتراف‌ها را می‌شنید، از آن استفاده سیاسی نیز می‌کرد و شرط بخشش گناه را معرفی بدعت‌گذاران می‌دانست. گاه استفاده شخصی هم می‌شد و آن اینکه کفاره‌ای را از مسیحی می‌گرفت و برای خویش قرار می‌داد.

اربابان کلیسا از این بخشش گناهان در اهداف بزرگی استفاده کردند؛ برای مثال، وقتی پاپ اوربان در مجمع کلرمون فرانسه در سال ۱۰۹۵م مردم را به جهاد علیه مسلمانان دعوت کرد، اعلام کرد مسیحی‌هایی که در جنگ‌های صلیبی شرکت کنند، مشمول آمرزش عمومی می‌شوند (همان)؛ بنابراین، اربابان کلیسا استفاده سیاسی، از دین به عنوان یک ابزار استفاده کردند تا به اهداف دیگری دست یابند.

اینار مولند در مورد نحوه توبه اعتراف می‌نویسد: «توبه یا اعتراف، یکی از احکام کلیسای ارتدکس است که باید پیش از پذیرش شخص برای شرکت در عشاء ربانی اجرا شود. اعتراف‌ها باید در وسط سالن کلیسای عمومی شنیده شود. توبه‌کننده مقابل کشیش می‌ایستد و اعتراف‌های خود را در حالی که سرش را به موازات زنار کشیش خم کرده، اظهار می‌دارد...» (مولند، ۱۳۸۱، ص ۵۹).

- تثلیث در مسیحیت

در قرون وسطی، یک مسئله خیلی اهمیت داشت و آن هم تثلیث بود. مسیحیت به سه اقنوم (عنصر) پدر، پسر و روح القدس معتقدند. تثلیث از موارد اختلاف بین ارتدکس و کاتولیک بوده است. هر دو این سه عنصر را مقدس می‌دانند؛ اما در ازلی و جاودانه بودن هر سه اقنوم بین ارتدکس‌ها و کاتولیک‌ها اختلاف وجود دارد، به خصوص در فرقه آریوس که در قرن چهارم میلادی توسط فردی به نام آریوس ایجاد شد، این مسئله عمیق‌تر و جدی‌تر شد؛ چرا که تا آن زمان کاتولیک‌ها به جاودانه بودن این سه عنصر معتقد بودند، اما آریوس با طرح اینکه تنها روح القدس ازلی و جاودانه است و جاودانگی پدر و پسر وابسته به اوست، بحثی را در عالم مسیحیت باز کرد که همواره مورد اختلاف و منازعه بوده است تا اینکه خود آریوس در قرن چهارم میلادی توسط شورای مسیحی محاکمه و تکفیر شد، اما تفکر آریوسی در بین ارتدکس‌ها بعدها قوت گرفت و باعث شد شکافی دیگر در بین ارتدکس و کاتولیک ایجاد شود.

به هر حال، بین خود مسیحیان هم این تثلیث مخالفانی داشت، برای مثال، «آبه لار» پیوسته بر معمای تثلیث می‌تاخت و با استدلال، پایه‌های آن را سست می‌کرد. وی در سال ۱۱۲۰م کتابی با عنوان درباره وحدت الهی و تثلیث نوشت و در آن بر وحدت خدا و اینکه بزرگ‌ترین ادیان و فیلسوفان بر آن تأکید داشتند، تکیه کرد و استدلال نمود که «در خدای واحد، قدرتش اقنوم اول، یعنی پدر و عقلش به شکل اقنوم دوم، یعنی پسر و لطف، سخاوت و محبتش به صورت سومین اقنوم، یعنی روح القدس تجلی می‌کرد. اینها صور یا جلوه‌های ذات باری تعالی است؛ لکن تمامی اعمال خداوند بر پایه وحدانیت و اتحاد میان قدرت، مرد و محبت ربانی قرار دارد. نحوه بیان آبه لار در تشریح این نکته مهم مسیحیت، یعنی اقانیم ثلاثه، تا حدی محکم بود که نظر بسیاری از علمای الهی را جلب کرد...» (فشاهی، ۱۳۵۴، ص ۱۰۳).

کلیسا و سیاست

در عهد وسطی، بحثی در حوزه سیاست و دین مطرح شد که به دو دولت یا دو حکومت معروف است و به عنوان دو شمشیر از آن یاد می‌کنند. کتاب آگوستین با نام شهر خدا، به تحلیل این دیدگاه پرداخته است. وی معتقد است که حوزه سیاست و دین، دو قلمروی جدا از هم در تفکر دینی مسیحیت است. به عبارت دیگر، یک شهر خدا داریم که پاپ‌ها اداره می‌کنند و یک شهر زمینی داریم که امپراطورها اداره می‌کنند. در شهر خدا به معنویات و در شهر زمینی به مادیات پرداخته می‌شود و بر همین اساس، خداوند شهر زمینی را به امپراطوران و شهر خدا را به پاپ‌ها سپرده است. این نظریه، تفسیر جدایی دین از سیاست است.

در واقع، «آگوستین با تکیه بر آرمان شهر افلاطون و نیز فکر پولس قدیس که مشعر است بر وجود جامعه‌ای از قدیسان زنده و مرده و با تأثیر از نظریه توکونیوس^۲ دناتیستی مبنی بر وجود دو جامعه، یکی خدایی و دیگری شیطانی، طرح کتاب خود را به منزله داستانی از دو شهر اقتباس کرد. شهری خاکی که با مردمی دنیادوست و لذت‌طلب و شهری الهی مرکب از پرستندگان یک خدای واحد در گذشته، حال و آینده. شهر الهی به واسطه خلقت فرشتگان و شهر خاکی به واسطه طغیان شیطان آفریده شدند و بشر به دو دسته تقسیم شد: آنان که به طبیعت انسانی زندگی می‌کنند و آنان که بر اساس ماهیت یزدانی می‌زیند. این دو، همان جامعه هستند که برای یکی، سلطنت

جاودان با خدا مقرر شده و دیگری، محکوم به عذاب با شیطان است. قانون صحیح عدالت و یاری به کلیسا در درون شهر خدا انجام می‌گیرد. این شهر روحانی، همان کلیسای مسیحی نیست؛ زیرا کلیسا نیز ممکن است منافع دنیوی داشته باشد و اعضایش از درون این شهر به درون آن شهر کوچ کنند. تنها در آخرین داوری است که این دو شهر از یکدیگر جدا خواهند شد. با این همه، در این نظریه آگوستین، رازی نهفته است که طبق آن کلیسا می‌توانست ممثل شهر خدا باشد. کلیسا بعدها این مماثلت را به منزله یک سلاح مرامی پذیرفت و آیین کشور خدشاهی^۱ را از الهیات آگوستین اخذ کرد؛ زیرا این دو کشور اتوریتیه دولتی تابع اتوریتیه روحانی است که از نیروی خدا منشأ می‌گیرد» (همان، ص ۶۹-۷۰).

استناد آنها به جمله‌ای از مسیح است که گفته بود: کار خدا را به خدا و کار قیصر را به قیصر بسپارید. این باعث شد که بحث قلمروی پاپ و قلمروی امپراطوری به وجود آید و اینکه کدام یک بر دیگری برتری دارد؛ پس یک اصل سیادت به وجود می‌آید. بعدها بین پاپ و امپراطور اختلاف ایجاد می‌شود. پاپ به دنبال یک سیاست برای نشان دادن سیادت کلیسا بر امپراطوری است که با استفاده از قدرت خود مردم را دعوت به جهاد و آماده شدن برای جنگ‌های صلیبی می‌کند. این یک امر مهم در اروپای قرون وسطی بود.

کلیسا و علم‌ستیزی

اربابان کلیسا در قرون وسطی جلوی هر گونه پیشرفت علمی را گرفتند و به این کار خود ضربه سنگینی به رشد و توسعه جامعه غربی وارد آوردند. آنچه که مانع از احیاء و پیشرفت روح علمی غرب در قرون وسطی شد، رفتار اربابان کلیسا با علماء بود که مانند سدی در برابر علم عمل می‌کرد. ضروری که علم از نظریه‌های ارباب کلیسا به خود دید، بیشتر از زیانی بود که به واسطه جهل مقتضای قرون وسطی متوجه روح علمی شد (فتحی لقمانی، ۱۳۸۳، ص ۳۶).

در قرون وسطی هر اسقفی به گونه دلخواه عمل می‌کرد، با آنکه کشیش‌ها تنها طبقه به اصطلاح باسواد در سراسر اروپا بودند؛ اما بسیاری از کشیش‌ها نیز قادر به خواندن و نوشتن نبودند. عقاید مسیحی با خرافه‌ها و جادوگری عصر بت‌پرستی آمیخته بود و صومعه‌ها و دیرها دچار انحطاط بودند (روزول پالمیر، ۱۳۸۳، ص ۶۶). وقتی اربابان کلیسا هر عقیده علمی و جدید را مخالف با گفته‌های کتاب مقدس می‌دیدند، آن را رد کرده و فرد را مجبور به توبه می‌کردند و اگر توبه نمی‌کرد، با شکنجه، آزار و اذیت، او را به این کار مجبور می‌کردند، تا جایی که خیلی از دانشمندان عصر خود را حتی اعدام کردند. برای نمونه، گالیله و کوپرنیک و خیلی از دانشمندانی که در دوره خود برترین بودند، اما نتوانستند به فعالیت‌های علمی خود ادامه دهند.

تفتیش عقاید

یکی از مسائلی که در دوره قرون وسطی مطرح بوده، سیاست آبای کلیسا به عنوان عالمان دینی در مقابل مخالفان خود بوده است. تاکنون بخشی از اسناد توسط واتیکان منتشر شده و بیشتر این اسناد، هنوز به صورت سری است. انگیزاسیون، یعنی تفتیش و تحقیق از احوال‌های یک فرد، به این صورت که هر اسقفی در قلمروی خود یک محکمه

شرعی داشت و به این وسیله، صاحب منصبان مذهبی منطقه خود را تحت نظر می‌گرفت و به جستجوی ملحدان می‌پرداخت و به این شیوه می‌توانست افراد مشکوک را محاکمه کند و اگر نیازی بود، از قدرت مراجع غیر مذهبی هم کمک می‌گرفت (تستا، ۱۳۷۹، ص ۹).

آبای کلیسا برای مخالفان - که به عنوان بدعت‌گذار از آنها یاد می‌کردند - دادگاه‌هایی تشکیل می‌دادند و در آنجا، آنها را متهم می‌کردند و برایشان پرونده تشکیل می‌دادند که این پرونده‌ها هنوز در واتیکان هست و به ندرت در اختیار محققان قرار می‌گیرد. این اسناد نشان می‌دهد که حدوداً ده میلیون انسان سوزانده شده‌اند و حدود یک میلیون زن نیز در بین آنها بوده‌اند. اینها خارجی تلقی می‌شدند؛ یعنی از دین مسیح خارج شده بودند.

آبای کلیسا، کلامی را به مسیح نسبت می‌دهند که گفته است: کسی که از دین من خارج شود، همچون درخت بی‌بهره‌ای است که باید سوزانده شود. حکم سوزاندن را از این کلام گرفته و بدعت‌گذاران را به میدان آورده و می‌سوزاندند و مشاهده این صحنه هم عبادت به حساب می‌آمد! در منابع آمده که وقتی که به محل اجرای حکم دیر می‌رسیدند، اظهار تأسف می‌کردند. اما مسئله‌ای که اهمیت دارد، این است که محدوده بدعت‌گذار از طرف آبای کلیسا، بسیار گسترده گرفته شده بود و افراد به راحتی جزء بدعت‌گذاران به حساب می‌آمدند و دایره مؤمنان بسیار تنگ گرفته شده بود؛ بنابراین، بدعت‌گذار فقط کسانی نبودند که در حوزه دینی کلامی خلاف کلام کلیسا گفته باشند؛ بلکه در حوزه علوم تجربی، علوم پایه، نجوم و غیره، اگر کسی کلامی بر خلاف کلام کلیسا می‌گفت، بدعت‌گذار شناخته می‌شد. چاپ کتاب کوپرنیک که درباره کرویت زمین است، تا قرن ۱۷ ممنوع بود؛ چون معتقد بودند که در انجیل زمین صاف توصیف شده و کوپرنیک و گالیله می‌گفتند که زمین گرد است؛ پس بدعت‌گذار محسوب شدند. گالیله را تا پای دار بردند و اگر توبه نمی‌کرد، او را دار می‌زدند. ژاندارک هم از طرف آبای کلیسا بدعت‌گذار معرفی شد. «بدبختانه مقام‌های مذهبی از ابتدای تسلط خود، تعداد زیادی از کتاب‌های داروشناسی را که به نظر آنان یک دستاورد اهریمنی بود، از بین بردند. این بداندیشی درباره همه کتاب‌ها ادامه داشت» (همان ۱۵۳-۱۵۴).

تفتیش عقاید یک سیاست اولیه برای آبای کلیسا در مقابل بدعت‌گذاران بود که مدت زیادی در اروپا به طول انجامید؛ ولی در قرن ۱۲ میلادی که بدعت‌گذاری زیاد شد و الحاد رشد یافت، تفتیش عقاید هم بیشتر شد. شیوه‌های تفتیش عقاید عبارت بود از: مهلت بخشایش، پرس و جو، توقیف و شکنجه (همان، ۴۵ - ۴۸). شکنجه، یکی از روش‌های اعتراف گرفتن بود که گاهی به مرگ متهم منجر می‌شد. فرانکو مارتینلی در کتاب تاریخ تفتیش عقاید، توضیح کاملی از شیوه‌های شکنجه ارائه می‌دهد. ایشان شکنجه را عموماً به سه درجه متفاوت تقسیم می‌کنند: اولین مرحله شکنجه طناب بود.

شکنجه آب، مرحله دوم عملیات را تشکیل می‌داد و مرحله سوم، آتش بود (مارتینلی، ۱۳۷۸، ص ۹۵-۹۶). وقتی آبای کلیسا دیدند که بدعت‌گذاری با این برخورد و تفتیش عقاید کنترل نمی‌شود، به این نتیجه رسیدند که باید به گونه دیگری برخورد کرد و همین امر، زمینه به وجود آمدن مکتب اسکولاستیک را فراهم نمود.

یکی دیگر از سیاست‌های آباء کلیسا، مکتب اسکولاستیک بود که از مدارس دینی اروپا بیرون آمد. اسکولاستیک، به جریان راه‌اندازی مدارس علوم دینی توسط آباء کلیسا از قرن ۱۱ میلادی به بعد گفته می‌شود (نوذری، ۱۳۷۳، ص ۲۱۷)؛ به این صورت که برخی از آباء کلیسا معتقد بودند که باید جواب بدعت‌گذاران را مثل خودشان بدهیم (اندیشه در مقابل اندیشه). این جریان کم‌کم در بین آباء کلیسا طرفدار پیدا کرد. البته این به معنای اتمام تفتیش عقاید نبود و تفتیش عقاید همچنان مانند قبل ادامه داشت.

مکتب اسکولاستیک، برای این هدف شکل گرفت که با کلام، پاسخ بدعت‌گذاران را بدهند؛ پس این مدارس تحت نظر آباء کلیسا شکل گرفت و موضوع‌هایی که در آن بحث می‌شد، توسط کلیسا انتخاب و هدایت می‌شد، حتی دانشجویان هم به وسیله کلیسا انتخاب می‌شدند (همان، ص ۲۱۸). این دانشجویان نیز برای تقویت دین مسیح و آموزه‌های دین مسیح و اینکه ایمان را در دل مؤمنان و جامعه مسیحی تقویت کنند، آمده بودند. بعدها جریانی که در مکتب اسکولاستیک شروع شده بود، گسترش یافت و در حوزه‌هایی که خواست کلیسا نبود، وارد شد. پس کسانی که در ابتدا با روش و موضوعی که آباء کلیسا تزریق می‌کردند، تحقیق می‌نمودند، بعدها خودشان دچار مسئله شدند و پرسش‌های جدی و اساسی برایشان ایجاد شد و به دنبال جواب بودند. آباء کلیسا متوجه شدند که این مکتب نیروهای تربیت می‌کند که در جهت مخالف خواست کلیسا است؛ پس به فکر کنترل این مکتب افتادند (لوگوف، ۱۳۸۷، ص ۲۴۵-۲۵۱).

آباء کلیسا این مکتب را ایجاد کرده بودند تا بگویند آنچه ما می‌گوییم در مورد ماورای طبیعت، فیزیک و متافیزیک درست است؛ یعنی به عقل خودتان رجوع نکنید (عباس‌نژاد، ۱۳۸۸، ص ۲۰۱). گالیله می‌گوید: آباء کلیسا می‌گویند که به خدا ایمان بیاورید. می‌پرسیم: چرا؟ می‌گویند: چون عقل ما این را ثابت کرده است؛ ولی شما خودتان حق ندارید که به عقل خود رجوع کنید!

جنگ‌های صلیبی

- علل و عوامل به وجود آمدن جنگ‌های صلیبی

ده جنگ صلیبی اتفاق افتاد که در هشت جنگ آن، مسلمانان و در دو جنگ دیگر، مسیحیان پیروز شدند (همان، ص ۲۴۰). آغاز این جنگ‌ها از سال ۱۰۹۵م بود «که در کلمون فرانسه، اجتماعی از رهبران کلیسا، فئودال‌ها، بازرگانان و نیز دهقانان تشکیل شد و پاپ اوربان دوم، مقدمه‌های جنگ‌های صلیبی را فراهم آورد و به دهقانانی که در جنگ شرکت می‌کردند، وعده آزادی داد» (فشاهی، ۱۳۵۴، ص ۵۷).

یکی از عواملی که در شکل‌گیری این جنگ‌ها مؤثر بود، قدرت‌گیری ترکان سلجوقی در شرق و پیشروی آنان به طرف بیزانس و تضعیف قدرت بیزانس با جنگی بود که در ۴۲۳ ق. اتفاق افتاد و موجب شکست امپراطوری دیوجانس از آلپ ارسلان شد (دورانت، ۱۳۷۸، ص ۷۸۳-۷۸۴) که به موجب آن، دروازه آسیای صغیر باز شد و باعث شد که روم شرقی بعد از درگیری‌های زیاد با روم غربی، در نهایت دست‌نیزی به سوی روم غربی دراز کند. در ادامه، با تصرف بیت المقدس توسط سلجوقیان و سیاست مذهبی که آنان در پیش گرفتند، موجب تحریک

احساس‌های مذهبی مسیحیان شد، به طوری که مسیحیان قسم خورده بودند که خود را به مدینه رسانده و قبر حضرت رسول را تخریب کنند (ابر هارد مایر، ۱۳۷۱، ص ۱۱-۱۲).

عامل دیگر به خاطر پاپ شدن ژوبر بود که بعدها سلوستر خوانده شد. وی به فکر تسخیر بیت المقدس افتاد؛ ولی قدرت نظامی اروپا خوب نبود. وی در سال ۱۰۰۲م عده زیادی از سواران جنگی فرانسه و ایتالیا را به آن نواحی به صورت زائر فرستاد؛ در حالی که زیر لباس‌های خودشان اسلحه حمل می‌کردند. آنها در سواحل فلسطین پیاده شدند، که زیادی تعداد آنها و رفتار غیر عادی‌شان باعث سوء ظن اعراب شد و عواملی مانند سرمای زمستان آن سال و زلزله موجب برگشت آنها شد. بنا بر روایت کلابر، در آن سال از آسمان سنگ ریزه می‌بارید و ستاره بزرگی سقوط کرد؛ بنابراین، اروپاییان از مشاهده آن حوادث دچار ترس و وحشت شدند و برگشتند. اما کشیش‌ها در اروپا این طور گفتند که این حوادث علائم ظهور حضرت مسیح بوده است (رشاد، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۶۳). این شایعه باعث شده بود که انبوه جمعیت برای تماشای هبوط حضرت مسیح همه ساله به سوی بیت المقدس روان شوند تا آنجا که در اواخر قرن ۱۱ میلادی به صورت ازدحام در آمد و در سال ۱۰۶۴م فقط از نروژ هفت هزار نفر حرکت کردند. آبه ریشار، یکی از پاپ‌های بانفوذ، با هفتصد زائر برای زیارت بیت المقدس سوار کشتی و در قبرس پیاده شد و مدتی در آنجا متوقف ماند و آن گاه بدون زیارت بیت المقدس به اروپا برگشت. بعد چنین شایعه کردند که مسلمانان از ورود آنها به بیت المقدس جلوگیری کرده‌اند و بدین ترتیب، خشم مردم اروپا را نسبت به مسلمانان تشدید نمودند، تا اینکه چند سال بعد خبر رسید که مسلمانان امپراطوری روم شرقی را اسیر کرده‌اند (همان، ص ۶۴).

عامل دیگر، خوابی بود که پطروس، ملقب به پیرآرمیت دیده بود. می‌گویند وی همین که وارد بیت المقدس شد و تربت مسیح را دید، قسم یاد کرد که آنجا را از سلطه مسلمانان خارج خواهد کرد. وی مسیح را به خواب دید که به او امر می‌کند: فرزند عزیزم پطروس! برخیز و نزد بطریق برو و نامه‌هایی را که او خواهد نوشت، برگیر و به دوستاران من برسان تا قبر من را از دست این مشرکان نجات سازند.

پیرآرمیت از خواب بیدار شده و نزد بطریق رفت و ماجرا را عیناً تعریف کرد. بطریق ناراحت شد و نامه‌هایی به پاپ و سلاطین اروپا نوشت و به پیرآرمیت داد. وی نیز نزد پاپ اوربان دوم رفت. وی بعد از خواندن ماجرا به پیرآرمیت مأموریت داد که از جانب او مردم را به جهاد تشویق کند. در این زمان، هیئتی از بزرگان قسطنطنیه به نمایندگی امپراطور وارد روم شده و به حضور پاپ رفتند. مذاکره‌ای انجام شد و پاپ به منظور اعلام حکم جهاد، جمعی از بزرگان را جمع کرد و برای آنها صحبت نمود. البته پاپ فهمید که در ایتالیا موفقیتی کسب نخواهد کرد. وی به فرانسه رفت و در مجمع کلرمون سخنان خود را بیان نمود و همگان را به جهاد دعوت کرد (همان، ص ۶۹-۷۱).

عامل دیگر که شاید مهم‌ترین عامل باشد، از بین رفتن قدرت پاپ‌ها بود که آنها برای آنکه بتوانند دوباره قدرت از دست رفته خود را احیا کنند، دست به یک اقدام اساسی زدند و آن هم استفاده ابزاری از مذهب بود. می‌دانیم که «پس از جدایی دو کلیسای غرب (کلیسای کاتولیک) به رهبری پاپ و کلیسای بیزانس (ارتدکس) که منجر به تضعیف قدرت پاپ‌ها شده بود، آنها درصدد برآمدند که برای کسب قدرت بیشتر دست به جنگ علیه مسلمانان بزنند» (فشاهی، ۱۳۵۴، ص ۵۷).

می توان گفت که پاپ به دنبال این بود که فضایی ایجاد کند تا در آن فضا اقتدار مذهبی خود را بر امپراطورها و فتودال‌ها تحمیل کند که آن هم با جنگ مذهبی عملی بود؛ چون در جنگ مذهبی پاپ حرف اول را می‌زد. از طرف دیگر، از نظر سیاسی عالم مسیحیت احساس امنیت نمی‌کند، چون روم شرقی که مثل دژ در مقابل جهان اسلام عمل می‌کرد، تضعیف شده و از مسلمانان شکست خورده بود، پس می‌خواستند قبل از اینکه قلمروشان توسط مسلمانان تصرف شود، آنها قلمروی مسلمانان را تصرف کنند. علاوه بر این، مشکلات اقتصادی غرب و نیاز به تجارت، جغرافیای حاصلخیز شهرهای شرق و کمبود زمین‌های حاصلخیز در غرب و جمعیت زیاد آنان باعث شد که زمینه برای جنگ آماده شود.

غیر از موارد بیان شده، امور دیگری نیز در این امر دخالت داشت. برای مثال، آلبر ماله معتقد بود که اشتیاق مردم مغرب زمین به گشت و گذار از نقاط نادیده و ناشناخته و همچنین مال و ثروت مسلمانان در مشرق زمین و وجود زیبایی‌هایی در شرق می‌توانست زمینه خوبی برای دست اندازی آنها باشد (ماله و ایزاک، بی‌تا، ص ۲۲۰).

پس همه این عوامل و از همه مهم‌تر، خواست‌های اربابان کلیسا باعث شد که پاپ اوربان دوم در سال ۱۰۹۵ م اعلام کند که در شورای کلرمون که از ۱۸ تا ۲۸ نوامبر تشکیل خواهد شد، حضور می‌یابد. ولی سه شنبه ۲۷ نوامبر، تمامی مسیحیان را به جنگ علیه مسلمانان فرا خواند. «اوربان با چرب زبانی کامل [و مانند] یک ناطق چیره دست سخن گفت و پاسخی بی‌درنگ، عظیم و موافق دریافت کرد. فریادهای خواست خداست، خواست خداست، رشته کلامش را می‌برید. پس از انجام مراسم اوربان دوباره به پا شد و پس از دعا و طلب آمرزش، شنوندگان خویش را مرخص کرد» (رانسیمان، ۱۳۷۱، ص ۱۴۳-۱۴۴). روز بعد، پاپ برای تشویق مردم به حضور گسترده در جنگ امتیازهایی را برای شرکت‌کنندگان در جنگ قرار داد که عبارت است از:

۱. عفو تمام گناهان گذشته و آینده؛

۲. معافیت از پرداخت عوارض مالکانه و صدقه‌های دینی؛

۳. مصونیت عائله و اموال آنها تا خاتمه جنگ و نیز تکفیر و تنبیه بی‌درنگ کسانی که جنگ‌های صلیبی را تحقیر و مسخره کنند. همچنین، هیچ کس حق بازگشت نداشت. هر کسی که صلیب می‌گرفت، باید سوگند یاد می‌کرد که تا اورشالیم از پا ننشیند و چنانچه از نیمه راه باز می‌گشت یا اینکه از رفتن چشم می‌پوشید، از جامعه مسیحی‌ها رانده می‌شد (همان، ص ۱۴۴).

- پیامدهای جنگ‌های صلیبی

از نظر سیاسی هم شرق و هم غرب آسیب دیدند و ضعیف شدند؛ چرا که به مدت دو قرن، قدرتشان برای از بین بردن هم صرف شد و توانشان تحلیل رفت. در نتیجه، جامعه اسلامی و سرزمین‌های اسلامی از عهده مغول برنیامدند و مغول توانست به راحتی بخش‌های بزرگی از قلمروی اسلام را تصرف کند و از جیحون تا شامات پیش رود. غرب هم آسیب دید و به خاطر ساختار سیاسی، باعث درگیری‌های درونی و جنگ‌های طولانی مدت بین یکدیگر شد. (کاسمینسکی، ۱۳۵۳، ص ۱۱۲).

از نظر اقتصادی، نتایج مثبتی برای غرب و بعد شرق داشت. یکی از ویژگی‌های خوب جنگ، آشنایی مردم با جغرافیا بود. در این جنگ‌ها، مسلمانان و مسیحیان از جغرافیای سرزمین‌های همدیگر، شناخت بیشتری پیدا کردند و

این سبب رشد اقتصاد برای شرق و غرب شد و این مسئله باعث شد که معماری شرق - به واسطه کاروان‌های تجاری شناخته شده - بر غرب تأثیر بسزای بگذارد و بافت ساختمان‌ها را متحول کند. برای مثال، گرمابه‌های عمومی و معماری آن وارد اروپا شد، البته از نظر اقتصادی، اروپا نسبت به شرق استفاده بیشتری کرد و به جرئت می‌توان گفت که این جنگ‌های صلیبی مزایای زیادی برای خود اروپاییان داشت (ناصری طاهری، ۱۳۷۳، ص ۱۳۲-۱۳۴؛ نوذری، ۱۳۷۳، ص ۱۸۰-۱۸۱).

از نظر فرهنگی، بیشترین بهره نصیب غربی‌ها شده؛ چون زمانی جنگ‌های صلیبی اتفاق افتاد که در شرق تمدن اسلامی دوران طلایی خود را سپری می‌کرد و در حوزه‌های مختلف پزشکی، فلسفه نجوم، ریاضیات و غیره، پیشرفت‌های چشم‌گیری کرده بود (نوذری، ۱۳۷۳، ص ۱۸۱-۱۸۲؛ وات، ۱۳۷۸، ص ۱۰۳-۱۱۸).

نتیجه‌گیری

اگر چه جنگ‌های صلیبی، از نظر ظاهر با آن روش گذشته تمام شد؛ ولی بعدها به روش‌های مختلف و پیشرفته با عوض کردن عناوین بر علیه مسلمانان شروع شد. مهم‌ترین مظهر آن، جنگ رژیم صهیونیستی با مسلمانان است که در طول تاریخ ادامه دارد و حمایت‌کننده آن، آمریکا و کشورهای استعمارگر جهان هستند که از رژیم صهیونیستی به صورت ابزار برای نابودی مسلمانان استفاده می‌کنند.

در جریان حادثه یازده سپتامبر، بوش فوراً اعلام کرد که جنگ صلیبی آغاز شد و جهان را دو قسمت کرد: یا با ما و یا بر علیه ما.

آنها در کنار حمله‌های نظامی، از شیوه‌های فرهنگی نیز استفاده کرده و همچون موریانه در حال جویدن پایه‌های فکری، فرهنگی، اعتقادی و دینی مسلمانان هستند و همان انگیزه‌هایی که در جنگ‌های صلیبی دنبال می‌شد، امروزه نیز به گونه دیگری دنبال می‌شود.

با توجه به اینکه تاریخ تجربه‌پذیر است، باید مسلمانان از آنچه که بر تاریخ زندگی‌شان گذشته، عبرت بگیرند و با موضع‌گیری هوشیارانه و متحدانه در برابر توطئه‌های شوم دشمنان بین‌المللی اسلام قدرتمندانه عمل کنند.

پینوشت:

1. Hierarchy
1. protest
1. Two State Two Authority
1. Theocratic State

2. Tyconius

فهرست منابع

۱. ابر هارد مایر، هانس (۱۳۷۱)، جنگ‌های صلیبی، ترجمه عبدالحسین شاهکار، چاپ اول، شیراز: نشر دانشگاه شیراز.
۲. بلوخ، مارک (۱۳۶۳)، جامعه فئودالی، ترجمه بهزاد باشی، ج ۱ و ۲، تهران: انتشارات آگاه.

۳. تستا، گی و ژان (۱۳۷۹)، تاریخ تفتیش عقاید، ترجمه غلامرضا افشار نادری، تهران: انتشارات جامعه ایرانیان.
۴. حضرتی، حسن (بی‌تا)، جزوه درسی تاریخ اروپا در قرون وسطی، دانشگاه باقرالعلوم (ع).
۵. دورانت، ویل (۱۳۷۸)، عصر ایمان (بخش دوم)، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. رانسیمان، استیون (۱۳۷۱)، تاریخ جنگ‌های صلیبی، ترجمه منوچهر کاشف‌آه، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۷. رشاد، محمد (۱۳۷۳)، جنگ‌های صلیبی، ج ۱، تهران: انتشارات اندیشه.
۸. روزول پالمیر، رابرت (۱۳۸۳)، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: امیر کبیر.
۹. عباس‌نژاد (۱۳۸۸)، پیشرفت علم، چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های قرآنی حوزه و دانشگاه.
۱۰. فتحی لقمانی، علی (۱۳۸۳)، تاریخچه کشمکش عقل و دین، شیراز: انتشارات نوید.
۱۱. فشاهی، محمدرضا (۱۳۵۴)، مقدمه ای بر سیر تفکر قرون وسطی، تهران: انتشارات گوتنبرگ.
۱۲. کاسیمینسکی (۱۳۵۳)، تاریخ قرون وسطی، ترجمه صادق انصاری و محمدباقر مؤمن، تهران: انتشارات نشر اندیشه.
۱۳. لوگوف، ژاک (۱۳۸۷)، اروپا مولود قرون وسطی، چاپ اول، تهران: کویر.
۱۴. ماله، آلبر و ژول، ایزاک (بی‌تا)، تاریخ قرون وسطی تا جنگ صد ساله، ترجمه عبدالحسین فان هژیر، بی‌جا: بی‌نا.
۱۵. مارتینلی، فرانکو (۱۳۷۸)، تاریخ تفتیش عقاید، ترجمه ابراهیم صدقیانی، تهران: انتشارات جهان رایانه.
۱۶. مولند، اینار (۱۳۸۱)، جهان مسیحیت، ترجمه محمدباقر انصاری، مسیح مهاجری، تهران: امیر کبیر.
۱۷. ناصری، عبدالله (۱۳۷۳)، علل و آثار جنگ‌های صلیبی، چاپ اول، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
۱۸. نوذری، عزت‌الله (۱۳۷۷)، اروپا در قرون وسطی، چاپ دوم، شیراز: انتشارات نوید.
۱۹. وات، مونتگمری (۱۳۷۸)، تأثیر اسلام بر اروپای قرون وسطی، ترجمه حسین عبدالمحمدی، چاپ اول، قم: مؤسسه امام خمینی.